

«نفرین منابع» و ناکامی الگوی «دولت توسعه‌گرا» در دولت‌های نفت خیز خاورمیانه

محمد جواد هراتی*

علی زیرکی حیدری^۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۱/۱۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۷/۵

۲۶۳



چکیده

الگوی دولت توسعه‌گرا عبارتی است که برای نوع خاصی از دولت‌ها وضع شده و در آن از شاخصه‌های خاصی بهره‌گیری می‌شود. هدف پژوهش حاضر، بررسی تطبیقی دو الگوی نظری دولت توسعه‌گرا و نفرین منابع در حوزه مطالعات توسعه جهان سوم با خاورمیانه است تا از رهگذر واقعیت موجود چشم‌اندازی برای آینده منطقه جست‌وجو کند. از این رو، این نوشتار حول این پرسش شکل گرفته است که تا چه اندازه نظریه دولت توسعه‌گرا، با کشورهای نفتی خاورمیانه تطبیق دارد فرضیه نگارندگان این است که، مؤلفه‌های دولت توسعه‌گرا با در نظر گرفتن پدیده نفرین منابع در کشورهای نفتی خاورمیانه ضعیف بوده و این عامل در کنار تاثیرات منفی درآمدهای نفتی که خود منتج از ساختارهای نهادی نامناسب است زمینه ناکامی روند توسعه را در این منطقه باعث شده است. برای تأیید این فرضیه و رسیدن به پاسخی مناسب برای پرسش اصلی، مقاله در دو محور اصلی تنظیم شده است: در محور نخست به دو بحث نظری در قالب نظریه دولت توسعه‌گرا و نظریه نفرین منابع پرداخته خواهد شد. در محور دوم تلاش می‌شود، مباحث نظری با داده‌هایی از خاورمیانه سنجیده شده و به نتایج مشخصی در راستای پاسخ به پرسش اصلی دست یافت.

واژگان کلیدی: دولت توسعه‌گرا، نفرین منابع، کشورهای نفتی، خاورمیانه

۱. دانشیار دانشکده علوم انسانی، دانشگاه بوعلی سینا

* نویسنده مسئول: mjharaty@yahoo.com

۲. دانش آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه تهران

مقدمه

برخی پژوهشگران بر این باورند که تجربه کشورهای شرق آسیا نشان می‌دهد به‌رغم تفاوت‌های عمده بین کشورهای مختلف، درون‌مایه توسعه یک کشور تحت تأثیر سه مجموعه از عوامل می‌باشد که عبارت‌اند از: منابع، سیاست‌ها و نهادها. سیاست‌گذاری‌های توسعه‌ای در کشورهای شرق آسیا با دارا بودن سه شرط جهت‌گیری‌های برون‌نگر، ثبات اقتصاد کلان و سرمایه‌گذاری‌های منابع انسانی همراه با ثبات سیاسی به موفقیت نائل شدند. اما ویژگی شاخص تجربه کشورهای مزبور، نقش کلیدی و فعال دولت در امر توسعه بوده است. دولتی که «دولت بهتر است و نه دولت بیشتر (دولتی که دامنه فعالیتش گسترده باشد)». در واقع تجربه دولت‌های تازه صنعتی شده چشم‌انداز متفاوتی از نقش دولت در امر توسعه با توجه به سناریوی گسترده شکست سیاست‌های دولتی ارائه کرد (لیپیگر، ۱۳۷۵: ۱۶-۲۱).

از آنجایی که در امر توسعه نیاز به «قابلیت تنظیم‌کنندگی» است تا بتواند سلسله‌ای از عاملان اقتصادی و زیر مجموعه‌هایشان را برای حرکت در مسیر توسعه با ایجاد هماهنگی‌های لازم ترغیب کند، نقش دولت با ساختاری مناسب برای انجام چنین وظیفه‌ای مطرح می‌شود. از این‌رو تلاش تئوریک‌ی که برای ایضاح نظری نقش دولت در توسعه با نگاه ویژه به نقش دولت‌های شرق آسیا در تجربه موفقشان، انجام گرفته تحت عنوان نظریه «دولت توسعه‌گرا»^۱ شناخته می‌شود. در مطالعات توسعه در کشورهای جهان سوم، به وجود برخی موانع در مسیر اتخاذ رویکرد دولت‌های توسعه‌گرا برخورد می‌کنیم. از جمله این موانع در برخی کشورهای دارای منابع غنی طبیعی مانند نفت، وجود رابطه منفی میان درآمدهای سرشار حاصل از صادرات منابع طبیعی از یکسو و رشد و توسعه اقتصادی از سوی دیگر است. مطالعاتی که از دهه ۱۹۹۰ با نگاهی آسیب‌شناسانه به بررسی این موضوع پرداخته تحت عنوان «پدیده نقرین منابع»^۲ شناخته می‌شود. در این پژوهش تلاش شده تا ضمن نشان دادن جایگاه دولت در توسعه کشورهای جهان سوم به‌ویژه دولت‌های نفتی خاورمیانه با بهره‌گیری از ادبیات پژوهشی دولت

1. NICs
2. Developmental State
3. Resource Curse Phenomena

توسعه‌گرا به پدیده «نفرین منابع» به‌مثابه متغیری که یکی از موانع شکل‌گیری شرایط امکان توسعه در این منطقه بوده، به‌خصوص در میان دولت‌های نفتی که از منابع سرمایه‌ای و اثر نهادی برخوردار از منابع طبیعی بهره‌مند هستند، پرداخته شود. لذا بر خلاف پژوهش‌های پیشین که در حوزه مطالعات خاورمیانه شکل گرفته‌اند، این نوشتار نه صرفاً به مقوله نفت و ارتباط آن با مداخلات قدرت‌های فرامنطقه‌ای متمرکز بوده و نه به موضوعات امنیتی شامل منازعات مختلف از جمله مسئله فلسطین یا تروریسم بسنده نموده؛ بلکه تلاش خواهد شد به در چهارچوب ادبیات توسعه که موضوعی مغفول در حوزه مطالعات خاورمیانه است به بررسی و تبیین بخشی از علل عدم تحقق توسعه پایدار در ابعاد مختلف آن در کشورهای نفتی این منطقه به‌رغم برخورداری از ثروت‌های افسانه‌ای است. نکته حائز اهمیت دیگر، تعیین محدوده زمانی این بررسی برای پرهیز از کلی‌گویی و شفافیت مسئله است؛ سهم روزافزون منابع طبیعی در اقتصاد کشورهای نفتی خاورمیانه شامل ایران، عراق و مونارشی‌های نفتی خلیج فارس به بعد از ۱۹۶۰ میلادی برمی‌گردد، دقیقاً زمانی که مطالعات توسعه و روند آن در کشورهای جهان سوم آغاز شد و نتایج آن پس از دهه ۱۹۹۰ به اثبات رسید و تا کنون نیز به‌رغم تحولات سیاسی و بعضاً اقتصادی گوناگون در هر یک از کشورهای این منطقه تغییر محسوسی در شاخص‌های کلی توسعه و رسیدن به مرحله‌ای که بتوان آن را توسعه پایدار نام نهاد، رخ نداده است. با این حال، با توجه به اینکه در این نوشتار هدف بررسی کلیت امتناع شرایط توسعه از کشورهای نفتی خاورمیانه به دلیل گرفتاری در نفرین منابع است، از ذکر بازه زمانی بررسی در عنوان پژوهش خودداری شد.

هدف پژوهش حاضر، بررسی تطبیقی شرایط امکانی نظریه دولت توسعه‌گرا در کشورهای نفتی خاورمیانه است. به عبارت دیگر، این پژوهش به بررسی وجود شرایط این نظریه در کشورهای نفتی خاورمیانه یا علل شرایط امتناع کشورهای این منطقه در تطبیق با نظریه مزبور می‌پردازد. از این رو پرسش اصلی این نوشتار عبارت است از این که چگونه می‌توان نظریه دولت توسعه‌گرا را با کشورهای خاورمیانه تطبیق کرد؟ فرضیه نگارندگان این است که مؤلفه‌های دولت توسعه‌گرا با در نظر گرفتن پدیده نفرین منابع در کشورهای نفتی خاورمیانه ضعیف بوده و این عامل در کنار تاثیرات منفی درآمد‌های

نفتی که خود منتج از ساختارهای نهادی نامناسب است زمینه ناکامی روند توسعه را در این منطقه باعث شده است.

۱. چارچوب نظری

۱-۱. نظریه دولت توسعه‌گرا

قدرت عمومی کارا برای ایجاد و مدیریت توسعه، نتیجه نوعی سیاست و دولت است که به تنهایی می‌تواند آن را ایجاد، حفظ و محافظت نماید. این نوع خاص دولت، «دولت توسعه‌گرا» بوده که علت سوابق موفقی از توسعه در جهان سوم در خلال سه دهه بازپسین قرن بیستم که نوعاً با سطوح نسبتاً پایین نابرابری قرین شده را تبیین کرده است. گرچه از منظر لیبرالی یا سوسیالیستی امکان دارد بسیاری از این نوع دولت‌ها نامطلوب به‌شمار آیند، اما آن‌ها در ارتقای رفاه مادی اکثریت شهروندان خود طی یک نسل و در نتیجه تا حد ایجاد سیاست پایدار دموکراتیک مؤثر واقع شده‌اند (لفتویچ، ۱۳۸۵: ۱۷۳). از نظر لفتویچ نتایج موفقیت‌آمیز تاریخی در زمینه توسعه به عواملی مانند: ثبات داخلی، پذیرش در بازارهای اقتصادی و سیاسی بین‌المللی، روابط حسنه با اقتصادهای مسلط، استقلال نسبی دولت در سیاست‌های دموکراتیک و غیردموکراتیک، زیربنای سالم و دستگاه اجرایی توانا، کاهش فساد، حداقل توافق میان گروه‌ها و مناطق درباره اهداف رشد و قوانین باز برای دستیابی به آن و افزایش روزافزون برابری منطقه‌ای و اجتماعی در زمینه توزیع هزینه‌ها و سود حاصل از این رشد اقتصادی بستگی دارد (لفتویچ، ۱۳۷۸: ۲۴).

لفتویچ دولت توسعه‌گرا را این‌گونه تعریف می‌کند: «دولتی که سیاست‌های داخلی و روابط خارجی آن در جهت کسب قدرت، اقتدار، استقلال، توانمندی و ظرفیتی است که از طریق ایجاد و ارتقای شرایط رشد اقتصادی یا سازمان‌دهی مستقیم رشد اقتصادی و یا ترکیبی از این دو، تعیین، تعقیب و تشویق دستیابی به اهداف آشکار توسعه‌ای را امکان‌پذیر می‌سازد». از نظر برخی صاحب‌نظران، دولت توسعه‌گرا در اصل دولت توسعه‌گرا سرمایه‌دار است. بنابراین، یکی از ویژگی‌های عمده این دولت به کارگیری شیوه‌ای برای متقاعد کردن یا ترغیب بخش خصوصی به انجام کارهای مورد نظر خود است که

همکاری نزدیکی نیز برای دست یافتن به اهداف ملی توسعه که توسط عناصر بوروکراسی دولتی تعیین می‌شوند، می‌طلبد. برخی دیگر، دولت‌های توسعه‌گرا را به سه گروه سرمایه‌دار دولتی، بینایی و سوسیالیست دولتی تقسیم می‌کنند. با سقوط جهانی دولت‌های سوسیالیست (به جز استثنای منحصر به فرد چین) به ظاهر تنها نوع دولتی که باقی می‌ماند، دولت توسعه‌گرای سرمایه‌دار بود که دارای دو شکل دموکراتیک و غیردموکراتیک بود (لفتویچ، ۱۳۷۸: ۳۹۷-۳۹۸).

در مورد ویژگی‌های دولت‌های توسعه‌گرا که در ادامه ذکر خواهد شد، بایستی گفت که این نوع دولت‌ها دارای تفاوت‌های فراوانی با یکدیگر هستند و ویژگی‌هایی که برای دولت‌های توسعه‌گرا ذکر می‌شود، ویژگی‌های کلی و مشترک این نوع دولت‌ها هستند، وگرنه از نظر لفتویچ کشورهای منطقه شرق و جنوب شرق آسیا، جدای از تمرکزشان در این منطقه وجه اشتراک اندکی دارند. برخی دارای جمعیتی عظیم، برخی دارای جمعیت اندک هستند. برخی مواد خام قابل صادرات دارند و برخی دیگر نه، برخی به لحاظ فرهنگی و قومی متکثر هستند و برخی به لحاظ فرهنگی بیشتر متجانس‌اند. به نظر لفتویچ، این دولت‌ها، چون اشکال مختلف یک گونه دولت، به هم شبیه‌اند؛ گونه‌ای از دولت که قادر به تولید حرکت پایدار معطوف به توسعه بوده است. «این‌گونه دولت، دولت توسعه [خواه] است که در اساس خود، حاصل سیاست این کشورها و روابط سیاسی - اقتصادی‌شان با نظام جهانی و به خصوص بازیگران اصلی این نظام است» (لفتویچ، ۱۳۸۵: ۲۴۳-۲۴۴). به بیان دیگر، اصل محوری در ادبیات توسعه ایده فرموله کردن و اجرای سیاست توسعه‌ای مؤثر وابسته به وجود چارچوب نهادی صحیح است. در واقع، همان‌طور که ذکر آن رفت، داشتن نهادها و سیاست درست به یک میزان در این زمینه دارای اهمیت است (بوید و دیگران، ۱۳۸۹: ۲۰). با توجه به اهمیت نوع سیاست در جهت‌گیری به سوی اهداف توسعه‌ای و نه تفاوت شکلی و صورتی دولت‌ها می‌توان ویژگی‌های کلی و عمومی دولت توسعه‌گرا را که لفتویچ برمی‌شمارد، به شرح ذیل توضیح داد:

نخبگان توسعه‌گرا: دولت‌های توسعه‌گرا، توسط نخبگان توسعه‌گرا اداره می‌شوند؛ نخبگانی که مصمم به طی مسیر روند توسعه هستند. حلقه اصلی این نخبگان که به گرد



رهبران کشور خود جمع شده‌اند، اغلب بسیار کوچک است. اما ویژگی اصلی این نخبگان توسعه‌گرا، عزم جدی جهت پیشبرد توسعه، پابندی به رشد و تحول اقتصادی و توانایی‌شان جهت پیشبرد اهداف توسعه‌ای خویش است. از دیگر ویژگی‌های این نخبگان، حضور آنان در مراتب بالای بوروکراسی‌های نظامی و غیرنظامی و مسئولیت‌های ارشد سیاسی است. به‌طور کلی چنین افرادی بسیار ملی‌گرا هستند که این مسئله انگیزه خوبی برای توسعه اقتصادی فراهم می‌کند (لفتویچ، ۱۳۷۸: ۳۹۸-۳۹۹؛ لفتویچ، ۱۳۸۵: ۲۵۳-۲۵۲؛ موثقی، ۱۳۸۷: ۱۶۰-۱۶۱).

استقلال نسبی: به‌طور کلی از نظر روکس بروف، این مسئله را می‌توان در مورد میزان استقلال دولت از نفوذ مستقیم طبقات مسلط جامعه به کار برد (روکس بروف، ۱۳۶۹: ۱۹۲). اما از نظر لفتویچ، منظور از استقلال، آزادی عمل نسبی دولت در برابر خواست‌های گروه‌های هم‌سود (طبقاتی، منطقه‌ای یا ناحیه‌ای) است. ضمناً «استقلال» به منزله جدایی از جامعه نبوده، بلکه امکان هدایت آزادانه منابع در پیوند با عاملان غیر دولتی و دولتی برای بازتعیین و تحقق اهداف توسعه‌گرایانه مد نظر است.

قدرت بوروکراتیک: تشکیل بوروکراسی‌های بسیار قدرتمند، کارآمد و مستقل، به مثابه نتیجه عزم راسخ نخبگان برای دستیابی به توسعه و استقلال نسبی دولت است که آن‌ها را به مراکز عالی فرماندهی اقتصادی به‌وسیله قدرت واقعی، اقتدار و توانایی فنی و استقلال در شکل‌دهی به نیروهای بنیادین توسعه‌محور تبدیل کرده است.

جامعه مدنی ضعیف: نوعی تجربه ضعف، تحقیر یا کنترل دولتی جامعه مدنی در دولت‌های توسعه‌گرا مشاهده می‌شود. بنا به نظر لفتویچ، ضعف جامعه مدنی یکی از شرایط ظهور و تحکیم دولت‌های توسعه‌گرا است. البته گروه‌هایی مانند دانشجویان، مدیران و غیره که هسته جامعه مدنی را تشکیل می‌دهند، بعدها فشارهایی را برای استقرار دموکراسی ایجاد می‌کنند.

دولت‌های توسعه‌گرا و منافع اقتصادی: تحکیم اقتدار دولت پیش از افزایش اهمیت سرمایه‌های داخلی یا خارجی، سبب افزایش توانایی دولت‌های توسعه‌گرا در برابر منافع اقتصادی داخلی یا خارجی شده است که این خود سبب افزایش نفوذ دولت‌ها در تعیین

نقش سرمایه‌های داخلی و خارجی در توسعه و تعیین شرایط مشارکت این سرمایه بوده است.

دولت‌های توسعه‌گرا و حقوق بشر: دولت‌های توسعه‌گرا (دموکراتیک یا غیردموکراتیک) نوعاً در زمینه حقوق بشر سوابق مطلوب و درخشانی ندارند. در این کشورها هرگونه مخالفتی با دولت و اهداف توسعه‌ای آن تحمل نمی‌شود و به سرعت خنثی شده و یا در آن نفوذ کرده و در نهایت به‌صورت جزیی از طبقه حاکم در می‌آورند.

دولت‌های توسعه‌گرا و مشروعیت و عملکرد: به‌رغم سوابق اغلب ضعیف دولت‌های توسعه‌گرا در زمینه حقوق بشر، برخی مطالعات حاکی از حمایت گسترده و مشروعیت قابل ملاحظه این دولت‌ها است. به نظر می‌رسد شیوه توزیع منافع حاصل از رشد اقتصادی سریع، در مواردی نظیر گسترش مدارس، جاده‌ها و امور زیربنایی، مراقبت‌های بهداشتی، مسکن عمومی و امور رفاهی دیگری از این قبیل توسط این دولت‌ها بتواند این آمیزه شگفتی‌آور سرکوب و مشروعیت را توضیح دهد. در زمینه شاخص‌های توسعه انسانی از قبیل امید به زندگی، درآمد سرانه و آموزش، بنا به شواهد آمارها، این دولت‌ها عملکرد خوبی داشته‌اند که سبب ایجاد مشروعیت به‌رغم وجود برخی کاستی‌ها در زمینه حقوق بشر شده است (لفتویچ، ۱۳۷۸: ۳۹۹-۴۰۳؛ لفتویچ، ۱۳۸۵: ۲۶۲-۲۵۵).

به‌طور کلی، همان‌گونه که از بررسی ویژگی‌های فوق در مورد دولت‌های توسعه‌گرا و نیز مراجعه به نمونه‌های تجربی و عینی از این نوع دولت‌ها به‌دست می‌آید، این دولت‌ها یا فاقد منابع طبیعی بوده‌اند یا در صورت داشتن منابع طبیعی به دلیل ساخت نهادی منظم، دقیق و قانونمند - که پیامد طبیعی ویژگی‌های گفته شده در سطور بالا است - دچار نفرین منابع نشدند و توانستند به تدریج مسیر توسعه را که از بُعد اقتصادی آن شروع کرده بودند طی کرده و به همه ابعاد از جمله توسعه سیاسی و توسعه

انسانی در سطوح بالا دست یابند^۱، اما در برابر این مدل از دولت‌ها و مسیری که آن‌ها طی کرده‌اند گروه دیگری از دولت‌ها - مانند اکثر دولت‌های نفتی خاورمیانه - با گرفتار شدن در پدیده‌ای به نام نفرین منابع در شرایط امتناع شکل‌گیری دولت‌های توسعه‌گرا غوطه‌ور شده‌اند که پیامدهای ناگواری برای پیمودن مسیر توسعه برای این کشورها داشته است. از این رو، جا دارد برای روشن‌تر شدن ابعاد مسئله دولت توسعه‌گرا در کشورهای نفتی خاورمیانه، در سطور آتی به بررسی و تبیین بیشتر مفهوم نفرین منابع خواهیم پرداخت.

۱-۲. پدیده نفرین منابع

به گفته ساکس^۲ و وارنر^۳ یکی از ویژگی‌های بحث‌برانگیز در عرصه اقتصادی این است که اقتصادهای فقیر از لحاظ منابع طبیعی، اغلب عملکرد بسیار بهتری از اقتصادهای سرشار از منابع طبیعی در زمینه رشد اقتصادی داشته‌اند. این گزاره از مطالعه بر روی نرخ رشد سالانه ۹۵ کشور در حال توسعه در ارتباط با صادرات بر مبنای منابع طبیعی در بازه زمانی ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۰ و سهم آن از اندازه تولید ناخالص داخلی به‌دست آمده است. به طوری که کشورهایی که طی این ۲۰ سال بر ارزش‌افزوده بالای صادرات منابع طبیعی در تولید ناخالص داخلی تکیه کردند، به تجربه رشد کندتری رسیدند. این همبستگی منفی بین منابع فراوان و نرخ رشد در دهه‌های اخیر نوعی آشفتگی مفهومی شکل داده است. در این صورت منابع طبیعی که ثروت و قدرت خرید بالایی را وارد کشور کرده، انتظار زیادی برای یک سرمایه‌گذاری اقتصادی و نرخ رشد بالا ایجاد کرده است. اما با ملاحظه رشد و توسعه کشورهای مختلف مانند بریتانیا که به منابع طبیعی هم‌چون سنگ آهن و مانند آن دسترسی داشته‌اند و از دگرسو ملاحظه توسعه کشورهایمانند ژاپن که فاقد هرگونه منابع طبیعی از جمله سنگ آهن بوده و اقدام به واردات آن

۱. بررسی شواهد تجربی دولت‌های توسعه‌گرا و مسیری که طی کرده‌اند، مجال بیشتری می‌طلبد که در این پژوهش کوتاه نمی‌گنجد، ولی بررسی دقیق‌تر این موضوع اثبات‌کننده این ادعا می‌باشد که توسعه در آن کشورها از حوزه اقتصاد شروع شده و به تدریج به همه حوزه زیست اجتماعی و سیاسی مردمان خود تسری یافته است.

۲Sachs, J. D.

۳Warner, A. M.

کرده‌اند (Sachs & Warner, 1997: 2-3) می‌توان به عدم تعیین‌کنندگی قطعی منابع طبیعی در جریان توسعه اقتصادی اشاره کرد.

از همین‌رو، از سال‌ها پیش تأثیر نامطلوب وابستگی دولت‌ها به درآمدهای حاصل از منابع طبیعی - عدم تعیین‌کنندگی دسترسی به منابع طبیعی در توسعه - مورد توجه قرار گرفته است. تجربه نشان دهنده این واقعیت بوده که ثروت‌های طبیعی برای رونق اقتصادی عاملی ضروری و کافی به‌شمار نمی‌رود؛ برای نمونه کشورهای ثروتمندی مانند هنگ‌کنگ، ژاپن، سنگاپور و سوئیس ثروت ملی خود را از منابع طبیعی به‌دست نیاورده‌اند. در مقابل، کشورهای سرشار از منابع هم نتوانسته‌اند از فرصت ایجاد شده ناشی از درآمدهای آن، بهره‌های لازم را برای اقتصاد خود کسب کنند. طی سال‌های متمادی، نفت به‌مثابه یکی از عوامل عمده‌ای شناخته می‌شود که می‌تواند از طریق تأمین ارز برای کشورهای جهان سوم مفید باشد. از آنجا که این ماده با ارزش نقش مهمی در چرخاندن چرخ‌های صنعت در جهان دارد، می‌توانست برای کشورهای بهره‌مند از آن به‌مثابه اهرمی مثبت در جهت توسعه عمل کند. مطالعات مشهور به «پدیده نفرین منابع»، بررسی ادبیات فوق در کشورهای نفت‌خیز را تبیین می‌کند. اصطلاح «نفرین منابع» برای نخستین بار توسط نویسنده‌ای غربی در سال ۱۹۹۳ به کار برده شد. مطالعات «نفرین منابع» علل ناتوانی کشورهای برخوردار از این منابع در دست‌یابی به امر توسعه را مورد بررسی قرار می‌دهد. وابستگی به منابع طبیعی، بر متغیرهایی تأثیر می‌گذارد که این متغیرها سبب‌کننده و آسیب‌پذیری رشد اقتصادی به‌مثابه یکی از مؤلفه‌های اصلی توسعه می‌شود. طبقه‌بندی‌های گوناگونی از سازوکارهای اثرگذاری ارائه شده است که در یکی از این طبقه‌بندی‌ها، سازوکارهای اثرگذاری منابع طبیعی بر رشد اقتصادی به‌صورت موارد زیر بیان شده است: الف) کاهش بلندمدت در رابطه مبادله؛ ب) نوسان درآمدها؛ ج) بیماری هلندی؛ د) اثر جایگزینی؛ ه) افزایش مداخله دولت در اقتصاد (ابراهیمی و سالاریان، ۱۳۸۸: ۷۸-۸۰).

در طبقه‌بندی دیگری چهار بستر در این زمینه بر شمرده شده: ۱- بیماری هلندی و سرمایه خارجی: با توجه به دوره‌های رونق و رکود در بازارهای جهانی مواد اولیه و به

تبع آن نوسانات درآمدی و ناپایداری نرخ ارز از نتایج این مسئله است (خیرخواهان و برادران شرکاء، ۱۳۸۲: ۱۰۵-۱۰۶)؛ ۲- رانت‌جویی و فساد مالی: حجم عظیم رانت ناشی از منابع طبیعی با توجه به وجود مسائلی از قبیل «حقوق مالکیت غیرکارآمد، بازارهای ناقص و ساختارهای قانونی سست و لاقید در بسیاری از کشورهای در حال توسعه و اقتصاد غیربازاری» منجر به رانت‌جویی افسارگسیخته در میان تولیدکنندگان می‌شود و این امر باعث کاهش نقش مؤثر منابع طبیعی در فعالیت اجتماعی-اقتصادی می‌شود. رانت‌جویی از طریق ایجاد فساد در دولت، کسب و کار مردم و انحراف در تخصیص منابع، موجب کاهش کارایی اقتصادی و هم‌چنین افزایش نابرابری‌های اجتماعی می‌شود. حمایت‌های وارداتی مانند تعرفه، امتیازهای تبعیض‌آور و فساد که همگی گرایش به تخریب رشد و کارایی اقتصادی دارند نمونه‌هایی از آثار رانت‌جویی است. با دریافت رانت از منابع طبیعی به‌جای فعالیت‌های مؤثر اقتصادی، رقابت در رانت‌جویی از طریق شیوه‌هایی مانند دادن رشوه به دولت بر جامعه حاکم می‌شود؛ ۳- آموزش و سرمایه‌انسانی: وفور منابع طبیعی می‌تواند کاهش دهنده انگیزه‌های خصوصی و عمومی برای انباشتن سرمایه‌های انسانی به دلیل وجود سطح بالایی از درآمدهای غیردستمزدی باشد؛ ۴- پس‌انداز، سرمایه‌گذاری و سرمایه‌فیزیکی: یکی دیگر از تبعات وفور منابع طبیعی کاهش گرایش به پس‌انداز و سرمایه‌گذاری و در عین حال افزایش بیش از حد معمول مصرف است. پس‌انداز و سرمایه‌گذاری که از عوامل اصلی رشد اقتصادی محسوب می‌شود، با وجود ثروت طبیعی به‌ویژه نفت، نیاز به این عوامل را کاهش می‌دهد (ابراهیمی و سالاریان، ۱۳۸۸: ۸۱-۸۳).

در گذر زمان و انجام پژوهش‌های جدید، نظریه «نفرین منابع» ابعاد جدیدی یافته است. اولاً به باور بسیاری از پژوهشگران، «استفاده مرسوم از شاخص سهم صادرات منابع طبیعی در تولید ناخالص داخلی بیش از آنکه نشان دهنده «فراوانی منابع طبیعی در کشورها باشد، بیانگر میزان «وابستگی کشورها به منابع طبیعی» است». ثانیاً بسیاری از پژوهش‌ها نشان دهنده وجود رابطه بامعنا و مثبت میان «فراوانی منابع طبیعی» به معنای حجم منابع طبیعی در یک کشور با رشد اقتصادی کشورها است. ثالثاً آنچه نعمت یا نعمت بودن منابع طبیعی را مشخص می‌کند، «کیفیت نهادی حاکم بر کشورها است»

(میرشجاعیان حسینی و رهبر، ۱۳۹۰: ۶۸). بنابراین با توجه به اهمیت کیفیت نهادی حاکم بر کشورها، در ادامه پس از مروری کوتاه بر نقش نهادی دولت‌ها در الزامات توسعه و نشان دادن ناسازگاری‌های موجود در خاورمیانه به بررسی چگونگی امکان یا امتناع شکل‌گیری دولت توسعه‌گرا در خاورمیانه خواهیم پرداخت.

۲. ارزیابی تطبیقی مفاهیم نظری با مسئله توسعه در کشورهای نفتی خاورمیانه

جهت تبیین دقیق موضوع پژوهش و روشن نمودن بخشی از پیچیدگی‌های نظری بررسی امر توسعه در کشورهای نفتی خاورمیانه، ابتدا لازم است مروری بر نقش نهادی دولت در الزامات توسعه در کشورهای در حال گذار داشته و پس از تشریح ناسازگاری نفرین منابع با اثر نهادی منابع طبیعی به بررسی دقیق‌تر چگونگی امکان یا امتناع شکل‌گیری دولت توسعه‌گرا در دولت‌های نفتی خاورمیانه بپردازیم.

۲-۱. توسعه و نقش نهادی دولت در الزامات آن

نخستین بار مفهوم توسعه در قرن هجدهم به معنای رسیدن به اهداف مشخصی بر مبنای طرح و برنامه به کار رفت (حسن‌پور، ۱۳۹۳: ۳). در این معنا، «توسعه حرکت از «وضع موجود» به سمت «وضع مطلوب» است» (مصلی‌نژاد، ۱۳۹۵ الف: ۳۰). این مفهوم که در علم اقتصاد ابتدایی، ساده و غیرپیچیده بود (دیوب، ۱۳۸۶: ۱۳) به تدریج مورد پذیرش علم سیاست نیز قرار گرفت (بدیع، ۱۳۸۹: ۲۹). مفهوم توسعه طی چند دهه گذشته، معنایی بسیار متغیر و وسیع داشته که در نهایت منجر به رسیدن به تعاریف جامع‌تری از توسعه با مشخصه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و حتی روان‌شناختی شد (ساعی، ۱۳۸۹ الف: ۲۱-۲۳)؛ چراکه تعاملات ساختاری در فرایند توسعه موجب تغذیه اقتصاد، سیاست و فرهنگ به نسبت‌های متفاوت از یکدیگر می‌شود (قوام، ۱۳۸۹: ۸). به دیگر بیان، «بحث توسعه اقتصادی نه تنها مستقیماً در ارتباط با مقوله‌ها و متغیرهای اقتصادی نیست، بلکه ارتباط مهمی با بافت سیاسی و فرهنگ اجتماعی یک جامعه دارد» (سریع-

القلم، ۱۳۸۶: ۵۲). با این وجود به باور هتته، تعریفی قطعی و نهایی از توسعه نمی‌توان ارائه داد، بلکه صرفاً می‌توان پیشنهادهایی درباره آنچه توسعه باید در بسترهای خاص خود بر آن‌ها دلالت کند، ارائه کرد (هتته، ۱۳۸۸: ۱۸). بعدها در خصوص هدف توسعه گفته شد که بر خلاف نگاه اقتصادی اولیه، هدف برنامه‌های توسعه صرفاً افزایش درآمد و تولید سرانه و رفاه و مصرف نبوده بلکه در پیوند با آن و فراتر از آن تحقق استعدادهای بشر و نیل به آزادی است (سن، ۱۳۸۱: ۵) و همین‌طور توسعه فرایندی از تغییر و دگرگونی در زمینه نظام اجتماعی، سازمان سیاسی و ضوابط رهبری رفتارهای انسانی در جامعه است (نراقی، ۱۳۷۰: ۳۱). مقصود از این هدف افزایش «قابلیت» انسان به معنای ترکیباتی از کارکردهای قابل‌گزینش او است که این مفهوم از قابلیت «اساساً به معنای آزادی است» (کاکس و دیگران، ۱۳۸۲: ۲۲۹-۲۳۰). هرچند این مسئله لزوماً به معنای پذیرش نگاه مادی‌گرایانه و اقتصادی لیبرالیسم در سطوح خرد و کلان که منجر به جهت‌گیری‌ها و تصمیمات سیاسی شده و در آن «انسانیت انسان با نگاه اقتصادی تحلیل شده» (پوراحمدی و شم‌آبادی، ۱۳۹۰: ۶۶) نیست.

پس از جنگ سرد، شکاف توسعه بین کشورهای فقیر و غنی مورد توجه قرار گرفت (لارسون و اسکیدمور، ۱۳۸۷: ۲۰۹) که پیامد آن زیر سؤال رفتن «سلطه فکری مکتب آمریکایی نوسازی» از یک‌سو و توجه به مسائلی نظیر توسعه‌نیافتگی جهان سوم که روی دیگر سکه توسعه سرمایه‌داری غرب (ساعی، ۱۳۸۹: ب: ۹۳-۱۱۳) از دگرسو بود. در همین راستا برخی به افزایش نابرابری‌ها به‌مثابه یکی از آثار جهانی شدن (خور، ۱۳۸۹: ۱۵)، اداره ساختارهای اصلی اقتصاد، سیاست و نظام بین‌الملل توسط جهان شمال (زرشناس، ۱۳۸۹: ۱۲) یا شکل‌گیری کارتل‌ها و انحصارهای چندملیتی (الهی، ۱۳۸۲) اشاره می‌کنند. این تفاوت‌ها میان کشورهای فقیر و غنی، با نگاهی به تاریخ سیاست-گذاری اقتصادی و توسعه نهادی کشورهای ثروتمند امروزی بیشتر آشکار می‌شود که زمانی که آن‌ها خود در حال توسعه بودند، به ندرت از سیاست‌ها و نهادهایی که اکنون به کشورهای در حال توسعه توصیه کرده یا حتی وادار به پذیرش آن‌ها می‌کنند، استفاده کرده‌اند. از همین‌رو این بررسی تاریخی اجازه تردید در روند امروزی توسعه و اندیشه

در باب استراتژی‌های جایگزین برای توسعه را می‌دهد (گروه مدیریت و اقتصاد، ۱۳۸۸: ۶). یکی دیگر از تفاوت‌های جدی در ملاحظات تاریخی توسعه بین کشورهای مزبور، تفاوت در ساختارهای اجتماعی جوامع غربی و غیرغربی است. با توجه به نبود یا ضعف یک طبقه بورژوازی نیرومند در کشورهای جهان سوم، به‌ناچار بایستی به‌دنبال یک بازیگر فعالی بود که دارای نیرو و توان کافی برای به حرکت درآوردن قطار توسعه اقتصادی در این کشورها باشد. این بازیگر با نبود بورژوازی ملی می‌تواند، دولت باشد. نمونه برخی دولت‌های تازه توسعه‌یافته و نقش دولت در آن‌ها نیز مؤید این ادعا می‌باشد (هزاوئی و زیرکی حیدری، ۱۳۹۳: ۱۰). پیرامون توسعه، همواره دو دیدگاه متعارض وجود داشته: یک دیدگاه بر توسعه با محوریت دولت و مداخله و کنترل دولت تأکید داشته و دیگری از نقش و دخالت حداقلی حمایت می‌کند. اما در واقع، دولت در پیشبرد توسعه جوامع مختلف دارای تجارب زیاد و اغلب موفق بوده که آخرین نمونه‌های آن را می‌توان در جنوب شرقی آسیا جست (مصلی‌نژاد، ۱۳۹۵ ب: ۱۹۶). به بیان بهتر، تأکید بر مداخله صحیح و آگاهانه دولت به‌ویژه در جوامع غیرغربی است که روند تاریخی و اجتماعی متفاوتی را پشت سر گذارده‌اند.

در راستای تأکید بر ایفای نقش سازنده دولت در جوامع غیرغربی به‌ویژه خاورمیانه باید توجه داشت که در خود غرب هم اعتقاد به دولت حداقل در نظریه‌های کلاسیک از هم پاشید و با روی کار آمدن دولت‌های رفاه و سوسیال‌دموکراسی‌های متأخر در اروپا این مدعا اثبات شد. چراکه به قول مرحوم عظیمی، مطالعات گسترده پیرامون فقر، محرومیت، توزیع درآمد و ثروت نشان داده است که نظام اقتصادی حتی به شیوه نظام هدایت شده کینزی هم نمی‌تواند به‌صورت خودبه‌خود به تأمین اجتماعی و برقراری نوعی از الگوی توزیع مواهب مادی تولیدی بین اقشار جامعه انجامد و دارای حداقلی از تصور «عدالت» سازگار با ثبات اجتماعی باشد (عظیمی، ۱۳۸۴: ۱۶۱).

به این نکته هم باید توجه داشت که اساساً تأکید بر نقش دولت در فرایند توسعه - مانند مطالبی که بالاتر اشاره شد- در حوزه مطالعات توسعه در کشورهای جهان سوم بوده است؛ حال با توجه به موضوع پژوهش حاضر که به بررسی منطقه خاورمیانه می‌پردازد، باید دید این منطقه کدام مختصات توسعه‌ای از منظر اقتصاد سیاسی را دارا بوده



و به عبارت روشن‌تر آیا این مباحث تئوریک در منطقه خاورمیانه قابلیت کاربرد دارد؟ میلتون ادواردز تلاش کرده تا به نحو قانع‌کننده‌ای پاسخ این پرسش را به گونه‌ای طرح کند که در بحث این پژوهش به کار می‌آید. به گفته او، تعدادی از ثروتمندترین و فقیرترین کشورهای جهان در خاورمیانه قرار گرفته‌اند. این واقعیت پرسش مهمی را درباره توسعه و شیوه مطالعات مربوط به آن مطرح می‌کند که آیا خاورمیانه بخشی از جهان سوم است؟ اگر شاخص‌های متفاوت تولید ناخالص داخلی، تولید ناخالص ملی، مرگ و میر کودکان، سطح سواد، بدهی‌های ملی و وام‌های صندوق بین‌المللی پول در کشورهای نظیر مصر و یمن در نظر گرفته شود، احتمالاً این‌گونه نتیجه‌گیری می‌شود که خاورمیانه بخشی از جهان سوم است. دیگر مشخصه‌های جامعه استعماری و پساستعماری در منطقه مانند نزدیکی با کشورهای در حال توسعه، نمایش جنگ سرد و راهبردهای متمایز توسعه، همه بر جهان سوم بودن منطقه دلالت دارند. هرچند زمانی که سخن از کشورهای ثروتمند منطقه به میان می‌آید، اطلاق عمومی جهان سوم برای خاورمیانه مشکل به نظر می‌رسد. از این‌رو، میلتون ادواردز معتقد است بنا به دلایل زیادی نمی‌توان این کشورها را در ردیف کشورهای اول قرار داد؛ از جمله اینکه به استثنای شاخص‌های اقتصادی، دیگر مشخصه‌های جهان سوم را می‌توان در نظام‌های سیاسی حکومت‌ها، نهادها و قوانین حقوقی این کشورها یافت (میلتون ادواردز، ۱۳۹۲: ۸۶-۸۷). لذا حتی کشورهای ثروتمند این منطقه هم در دید کلی در زمره کشورهای جهان سوم قرار می‌گیرند.

از مجموع آنچه گفته شد می‌توان به این نتیجه‌گیری رسید که دولت‌ها در خاورمیانه بایستی نقش پیش‌برنده در توسعه کشورهای خود را نه لزوماً به شکل کارفرمای بزرگ، بلکه در مقام برنامه‌ریزانی که از تجارب کشورهای مختلف جهان به خوبی درس گرفته‌اند، به‌عهده می‌داشتند. اما واقعیت موجود نشان می‌دهد که اغلب کشورهای خاورمیانه به‌رغم برخورداری از پتانسیل‌هایی مانند نیروی انسانی و سرمایه مالی، کارنامه قابل قبولی ندارند. اگرچه بررسی تفصیلی این مسئله در این مجال نمی‌گنجد، اما مروری کوتاه بر اقتصاد سیاسی این منطقه و تشریح ناسازگاری نفرین منابع و اثر نهادی منابع طبیعی می‌تواند ریشه برخی از دلایل توسعه‌نیافتگی در خاورمیانه را روشن نماید.

۲-۲. اقتصاد سیاسی خاورمیانه؛ ناسازگاری نفرین منابع و اثر نهادی منابع طبیعی

به‌رغم اینکه رشد سریع اقتصادی و نه توسعه‌یافتگی، یکی از ویژگی کشورهای نفتی خاورمیانه از پایان جنگ جهانی دوم بوده، از منظر شاخص توسعه اقتصادی، شکاف قابل توجهی بین کشورهای نفتی خاورمیانه و کشورهای توسعه‌یافته جهان وجود دارد. افزون بر منابع هیدروکربنی به‌مثابه بزرگ‌ترین و یگانه ثروت خاورمیانه، زمین‌های کشاورزی و تا حدی برخی محصولات صنعتی نیز از منابع اقتصادی این کشورها می‌باشند. هرچند، نفت و گاز برای صنعت خاورمیانه جنبه حیاتی داشته و عمده‌ترین حوزه در این خصوص شمرده می‌شود (هوشی‌سادات، ۱۳۹۴: ۶). با این حال، تجربه‌های خاورمیانه ظرافت پیچیده فرایند توسعه را منعکس می‌کند. بدین معنا که وضعیت کنونی ناسازگاری‌هایی که در خاورمیانه وجود دارد، فرصتی را برای آونگ توسعه فراهم می‌کند تا به سمت برابری فرصت‌ها، مشارکت ملی، کارآمدی و عدالت مورد حمایت و ارتقاء حاکمیت قانون حرکت شود (کولایی و حافظیان، ۱۳۹۴: ۲۸).

این واقعیت‌ها نتیجه ناسازگاری نفرین منابع و اثر نهادی منابع طبیعی در کنار برخی عوامل دیگری است که در ادامه ذکر خواهد شد. اول اینکه، سلطه خرده‌بورژوازی که ناتوان از اجرای وظایف طبقه بورژوازی یا حتی سبک سوسیالیستی در فرایند توسعه بود، زندگی سیاسی را در دنیای عرب در جهت اقتدارگرایی یا قدرت‌طلبی داخلی و رقابت و هم‌چشمی میان رژیم‌های متخاصم نابود کرد. این روند موجب لغزش و تزلزل حرکت تغییرات اجتماعی شد و تا دهه ۱۹۷۰ «به نوعی جامعه مصرفی با سلطه سرمایه‌داری دولتی، در دولت‌های مترقی، و نوعی سرمایه‌داری بازار آزاد تحریف شده، در دولت‌های محافظه‌کار، منتهی شد» (شرابی، ۱۳۸۰: ۳۴). عامل بعدی مسئله «بحران هویت» بود که در فرایند انتقالی مدرنیته در جوامع خاورمیانه شکل گرفت. این مسئله موجب شکل‌گیری دوگانه‌ای تحت عنوان گرایش به سکولاریسم و اسلام‌گرایی در جوامع اسلامی شد. به گونه‌ای که رقابت این دو گفتمان به‌مثابه مبارزه‌ای فرهنگی و

۱. شاید در نگاه اول «بحران هویت» مرتبط با اقتصاد سیاسی به نظر نرسد؛ حال آنکه با نگاهی دقیق و جامع خواهیم دید که این بحران هم بخشی پیامدهای گسترش روابط میان غرب و کشورهای اسلامی است که بررسی آن از منظر اقتصاد سیاسی جالب توجه خواهد بود.



اجتماعی در دو سده اخیر میان مسلمانان شده و بسیاری از تحولات سیاسی و اجتماعی این جوامع ذیل این رقابت گفتمانی متعین شده است. به گفته شرابی، مسیر جستجو یا اثبات هویت، در هر دو شکل سکولار و اسلام‌گرای آن، در فضایی سیاسی - فرهنگی صورت گرفت که در آن تاریخ و غرب دو قطب مقابل در هم تنیده بودند. هر طرف تلاش کرد تا از قطب مخصوص به خود برای اعتبار بخشیدن به خود و فراهم کردن مبنایی برای نگرش ویژه‌اش به هویت، در اسلام‌گرایی یا ناسیولیسم سکولار کمک بگیرد. (شرابی، ۱۳۸۰: ۳۴-۳۷).

سوم اینکه خاورمیانه منطقه‌ای است که طی سال‌های گذشته بیش از سایر مناطق جهان با منازعه روبرو بوده است. در منازعات بین کشورهای خاورمیانه پنج مؤلفه اختلافات مرزی و سرزمینی، قومی و مذهبی، تعارضات ایدئولوژیکی، نفت و دخالت قدرت‌های بزرگ تأثیر داشته‌اند (جعفری ولدانی، ۱۳۸۸: ۴۴). البته این پنج مؤلفه لزوماً عناصری جدا از هم نبوده و حتی بسیاری از آن‌ها به هم مرتبط بوده‌اند. برای نمونه اکثر مرزهای خاورمیانه «مرزهای تحمیلی» بوده، چراکه قدرت‌های غربی آن‌ها را تعیین کرده‌اند (جعفری ولدانی، ۱۳۸۸: ۴۵). در همین مثال نقش دو مؤلفه اختلافات مرزی و دخالت قدرت‌ها عیناً مشاهده می‌شود که پیامد دیگر آن مسائل قومی و مذهبی هم به-مثابه یکی از ریشه‌های منازعات خاورمیانه مطرح می‌شود.

تأسیس اسرائیل در منطقه موجب کاشت نطفه ناامنی در منطقه شد؛ به نحوی که به-جای صرف نیرو، منابع و امکانات کشورهای منطقه برای توسعه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، همه توان خود را به سمت تنش و جنگ پیش بردند و خود این مسئله هم موجب انحراف دیگری شد که زمینه‌ساز مداخله قدرت‌های بین‌المللی در منطقه گردید. اولین پیامد این امر تثبیت و تقویت رژیم‌های خودکامه، استبدادی، اقتدارگرا، سرکوب‌گر و پدرسالاری بود که به بهانه خطر دشمن صهیونیستی به مداخله تخریبی هرچه بیشتر

۱. گرایش سکولار در جوامع مسلمان خود را در پوششی از ناسیونالیسم که خود یکی از ایدئولوژی‌های خاص غربی بود، خود را عرضه کرد که برای نمونه به پان‌عربیسم، پان‌ترکیسم و پان‌ایرانیسم می‌توان اشاره کرد. جالب‌تر اینکه مصادره و وجوه مثبت ملی‌گرایی توسط این نیروهای غرب‌گرا موجب تردید ملت‌های مسلمان در کارویژه‌های صحیح ناسیونالیسم و تلقی عموماً منفی و سازشکارانه در مواجهه با دیگری غرب شد.

دولت در همهٔ امور بر مبنای ملاحظات امنیتی دست زد. لذا «امنیت» جایگزین «توسعه» شد و «رژیم‌های منطقه در یک رابطهٔ حامی-پیرو با حامیان خارجی خود، در جهت نیازها و الزامات آن‌ها عمل کردند، و غیر از کمپانی‌های نفتی، کمپانی‌های صنعتی، از سرمایه‌گذاری در خاورمیانه به دلیل «ریسک‌های سیاسی» این «منطقهٔ بی‌ثبات» منع شدند». از دگرسو، این منطقه در ازای صادرات نفت، واردکنندهٔ تسلیحات شده (موثقی، ۱۳۸۷: ۱۹۱-۱۹۰) و بالاترین هزینه‌های نظامی را شاهد بود.

عوامل فوق به‌طور خاص در منطقهٔ خاورمیانه تشدید کنندهٔ ناسازگاری فترین منابع و اثر نهادی منابع طبیعی بوده‌اند. اما برای تبیین دقیق‌تر بحث و تطبیق نظریهٔ دولت توسعه-گرا با ویژگی‌های خاورمیانه و اشاره به نقش سازنده و نهادی منابع طبیعی بر امر توسعه، بایستی اشاراتی به منابع طبیعی بااهمیت منطقه داشته و چگونگی بی‌اثر شدن اثر نهادی منابع مذکور و نتایج آن و نسبت آن با دولت توسعه‌گرا بپردازیم. منبع طبیعی مهم در این منطقه، نفت است که در صورت بهره‌برداری صحیح از آن می‌تواند به‌مثابهٔ سرمایهٔ مهمی در جهت نیل به توسعه باشد. حال آنکه این منبع ارزشمند دچار فترین منابع شده و با وجود مشکلات پیش گفته به‌جای اینکه در خدمت رسیدن به دولتی توسعه‌گرا -با خصلت‌های پیش گفته- باشد، عمده‌تاً موجب روی کار آمدن دولت‌های رانتیر در منطقه شده است.

به گفتهٔ کارل، «ترکیب ارزش راهبردی نفت و پایان‌پذیری آن تبیین بنیادی برای محیط منحصربه‌فرد بین‌الملل فراهم می‌سازد که رفتار دولت‌های نفتی و سایر فعالان صنعتی در بازارهای جهانی نفت را مقید می‌کند» (کارل، ۱۳۹۶: ۹۰). به‌رغم تحولات صنعتی در دهه‌های اخیر، اهمیت نفت همچنان بالا است؛ به‌طوری‌که برای نمونه گفته می‌شود که آمریکایی‌ها پس از فروپاشی شوروی و امکان یکه‌تازی بیشتر در عرصهٔ جهانی و پس از راه‌اندازی جنگ اول خلیج فارس که در رسانه‌های خبری به «جنگ نفت» شهرت یافت، در پی سلطه «بر غنی‌ترین منابع نفتی جهان که در حوزهٔ خلیج فارس و بقایای امپراتوری سابق شوروی وجود دارد» بودند تا گلوی رقبای اقتصادی خود را بفشارند (طلوعی، ۱۳۷۱: ۷). ریشهٔ این اهمیت راهبردی برای این مادهٔ طبیعی و مسئلهٔ کشف و استخراج آن در منطقه به دورهٔ استعمار برمی‌گردد. از همان آغاز که

دولت انگلیس برای استعمار جای پای خود را در خاورمیانه محکم می‌کرد، شرکت‌های انگلیسی فعالانه برای بهره‌برداری از منابع نفتی منطقه، به‌ویژه در ایران وارد عمل شدند (میلتون ادواردز، ۱۳۹۲: ۹۵).

از دگرسو، نفت تأثیر تعیین‌کننده‌ای در تعیین مرزها و ساختارهای دولت و موجودیت مستقل دیگر دولت‌ها در قلمروهای بریتانیا در خاورمیانه - به جز بخش مدیترانه‌ای این قلمروها شامل اردن و فلسطین و همچنین قلمروهای فرانسه - داشته است. اقدام انگلیس که توسعه‌طلبی سعودی‌ها را به شمال (به سمت عراق) و به شرق (به سمت امارات) متوقف کرد با هدف تقسیم منطقه به چندین کشور مختلف و دولت‌های رقیب و جلوگیری از تمرکز قدرت و منابع در دست یک دولت خاص انجام گرفت. این کار را صرفاً می‌توان تصور کرد که در نبود نفت، نقشه سیاسی خلیج فارس به چه شکلی می‌شد؟ به باور لوسیانی اکثر مورخان معتقدند که در این صورت امارات متحده عربی، قطر، بحرین و حتی کویت نیز دیگر به‌مثابه موجودیت‌های مستقلی وجود نداشتند. حتی دولت سعودی نیز بدون درآمد نفت بقای زیادی نمی‌توانست داشته باشد. به‌طور کلی، نفت در منطقه منجر به تثبیت و در برخی موارد ظهور دولت‌های مستقل - که به‌راحتی ممکن بود محو شوند - شد. نفت با تأثیری خاص در تقویت پیوستگی در برابر گسستگی و نیز نیروی مایل به مرکز در برابر نیروی گریز از مرکز همانند ابزاری برای تثبیت دولت‌های خاورمیانه عمل کرده است (لوسیانی، ۱۳۹۰: ۱۸۴-۱۸۵).

از بُعد داخلی به گفته کارل، وابستگی به رانت‌های معدنی، نوع خاصی از حکومت پیرامونی به‌نام دولت‌های معدن‌کاو پدید می‌آورد که مشکلات خاصی در تجدید ساختار خط سیرهای توسعه دارند. این دولت‌ها در مسیر خروج از الگوهای قدیم با موانع بزرگی روبه‌رو بوده و توانایی اندکی برای پشتیبانی از الگوهای جدید دارند. موانع بزرگ برای تغییر که از بخش پیشرو ناشی می‌شود نوعی هم‌افزایی از طریق تلاش گروه‌های سازمان‌یافته و دیوان‌سالاران حکومت برای حفظ وضع موجود به‌وجود آورده و مانع از جرح و تعدیل‌هایی می‌شوند که رویه‌های عملیاتی استاندارد آن‌ها را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. هرچند این محافظه‌کاری ذاتی معمولاً در توصیف نهادها به‌کار می‌رود، اما

۱. استراتژی قدیمی روم که عبارت بود از «تفرقه بینداز و حکومت کن».

دولت‌های معدن‌کاو موردی افراطی در این زمینه هستند. در واقع، آن‌ها قواعد خشکی برای تصمیم‌گیری مجسم می‌کنند که انگیزه‌های قوی برای مدل توسعه موجود مبتنی بر منابع معدنی داشته و انگیزه‌ای هم برای تغییر آن ندارند. این ساختار با ارتباط جدانشدنی بین قدرت و فراوانی منابع در دولت‌های معدن‌کاو تقویت می‌گردد؛ زیرا این دولت‌ها و نه بخش خصوصی، مالک مرکز انباشت بوده و درآمدهای ناگهانی را از عرصه بین‌المللی استخراج یا دریافت کرده و از رانت‌ها منتفع گشته و وسایل ورود این رانت‌ها به اقتصاد را فراهم می‌کنند. از این رو، این دولت‌ها هدف رانت‌جویی حتی از درون نهادهای خودشان می‌شوند. لذا از آنجا که عقلانیت اقتصادی را به آسانی نمی‌توان از عقلانیت سیاسی جدا کرد، منطق رانت‌جویی در مخالفت با تعدیل انعطاف‌ناپذیر به راحتی در هر دو حوزه مسلط می‌شود. فزون‌تر، «سرنوشت عرصه سیاست آن‌ها - چه اقتدارگرا باشند و چه دموکراتیک - تقریباً همان قدر با عملکرد اقتصادی گره می‌خورد که سرنوشت عرصه‌های سیاست در کشورهای سوسیالیستی» (کارل، ۱۳۹۶: ۴۰-۴۱).

این موانع بر سر راه تغییر مسیرهای توسعه در دولت‌های وابسته به نفت حتی از سایر دولت‌های معدن‌کاو هم آشکارتر است؛ زیرا در دولت‌های نفتی میزان رانت‌ها بالا بوده و حکومت ظرفیت مازاد برای استخراج درآمد فوق‌العاده بالا از منابع خود بدون سرمایه‌گذاری اضافی دارند. از همین رو، این رانت‌ها با هر اندازه مزایا که داشته باشند، نهایتاً مشکلات تعدیل را بیشتر می‌کنند. بدین معنا که حوزه اختیارات قانونی دولت را افزون می‌سازند «درحالی که هم‌زمان اقتدارش را به دلیل چندگانگی فرصت‌های مبادرت به رانت‌جویی برای مقامات عمومی و گروه‌های خصوصی تضعیف می‌کنند». بدین‌سان، رانت‌ها تأثیر مستقیمی بر چارچوب تصمیم‌گیری دولت‌های نفتی گذاشته و حتی بحران‌های جدی که کافی است تا خط‌سیر توسعه‌ای را در دیگر بسترها تغییر دهد، اثر بازسازی یکسانی در این کشورها ندارد. در مقابل به‌خصوص در دوره‌های ثروت‌بادآورده هنگفت نفتی، ویژگی‌های مختص دولت‌های معدن‌کاو اغراق‌آمیز می‌شود. در واقع، قالب‌بندی نهادی که وابستگی به دلارهای نفتی به‌وجود آورده در کشورهای صادرکننده نفت چنان غالب است که دولت‌هایشان را به درستی می‌توان دولت‌های نفتی لقب داد. رونق نفتی در ظاهر وعده ایجاد فرصت برای انتخاب واقعی و تغییر مسیر



توسعه را می‌دهد، اما زمانی که رونق نفتی در کشورهایی با میراث توسعه به رهبری نفت، به‌خصوص در تشکیلات تصمیم‌گیری وابسته به دلارهای نفتی اتفاق می‌افتد، انتخاب‌ها کاملاً محدود می‌شود. گذشته از دیگر بدیل‌های در دسترس، رونق‌ها موجب ایجاد انگیزه‌های قوی و حتی مسلط برای حفظ مسیرهای موجود اما در مقیاسی بزرگ‌تر، باشتاب‌تر و نهایتاً غیرقابل کنترل می‌شود. لذا رونق‌های نفتی کشور را با شتاب به سوی مشکلات آتی سوق می‌دهد (کارل، ۱۳۹۶: ۴۱-۴۲).

از آنچه در سطور بالا گفته شد به چند ویژگی در خصوص دولت‌های نفتی به‌مثابه موانع تغییر در مسیر نادرست توسعه‌ای خود و حاکم شدن الزامات دولت توسعه‌گرا و بهره‌گیری از اثر نهادی منابع طبیعی به جای درگیر شدن در فرایند نفرین منابع، دست یافت. این ویژگی‌ها عبارت‌اند از: «نفتی شدن» فضای سیاست‌گذاری، گروه‌های ذی‌نفع مستقرِ خصوصی به‌مثابه موانع تغییر، اثر رونق و در نهایت دولت رانتیر به‌مثابه موانع تغییر (کارل، ۱۳۹۶: ۴۲-۴۳). به سه ویژگی اول اشاراتی مختصر شد، اما با توجه به اینکه در مورد اخیر به‌نوعی سه ویژگی اول به‌مثابه برخی از خصلت‌های دولت رانتیر وجود دارد، توضیح بیشتری در مورد آن به‌مثابه الگوی غالب دولت‌های نفتی منطقه خاورمیانه داده شده و در نهایت به جمع‌بندی این مباحث می‌پردازیم.

به نظر مور، دولت‌های رانتیر درآمدهای بادآورده زیادی از خارج کسب می‌کنند. این درآمدها با سازمانی کوچک یا تلاش سیاسی کمی که بخش کوچکی از جمعیت با آن در ارتباط است، حاصل می‌شود (Moore, ۲۰۰۴: ۳۰۴). دارایی‌های مالی و مالیاتی دولت‌ها، همگی تا حد زیادی به چگونگی تحصیل درآمدها بستگی دارد که جایگاه مهمی از نظر سازمانی، اداری و مطالبات سیاسی از دستگاه دولت دارد (Karl, ۱۹۹۷: ۲). از این رو، به‌طور خلاصه می‌توان به ویژگی‌های اقتصادی رانتیرسم که در مقاله «رانت، دولت رانتیر و رانتیرسم: یک بررسی مفهومی» بیان شده، اشاره کرد (ر.ک حاجی‌یوسفی، ۱۳۷۶: ۱۵۳).

در دولتی با ویژگی‌های فوق، وابستگی به درآمدهای نفتی به‌وجود آورنده نوع متمایزی از محیط نهادی است که مشوق توزیع سیاسی رانت‌ها است. در واقع، در این دولت‌ها وابستگی مالی به دلارهای نفتی حوزه اختیارات دولت را توسعه داده و اقتدارش

را تضعیف و سایر توانایی‌های استخراجی‌اش را کم می‌کند. در نتیجه مقامات دولتی هنگام مواجهه با فشارهای رقابتی عادت می‌کنند تا برای کشورداری متکی به جایگزینی بیشتر مخارج عمومی باشند و لذا ظرفیت دولت را ضعیف‌تر می‌کنند (کارل، ۱۳۹۶: ۴۲-۴۳).

هرچند صرف تن دادن به اصلاحات اقتصادی هم در کشورهای خاورمیانه تجربه موفق‌ی نبوده است. چراکه به گفته راجر اوئن در مورد آزادسازی اقتصادی در کشورهای جهان سوم، پرداختن به اصلاحات بازار متضمن یک فرایند است؛ فرایندی که نه تنها شامل مقررات زدایی، بلکه منجر به وضع دوباره مقررات نیز می‌شود و در برخی موارد صرفاً یک شیوه از کنترل‌های دولتی و انحصارات رسمی، جایگزین نوع دیگری از آن می‌شود. همچنین خصوصی‌سازی اغلب دولت را هم‌چنان به عنوان دارنده اکثریت سهام یک شرکت به ظاهر خصوصی به جای می‌گذارد (اوئن، ۱۳۸۳: ۲۹۴). مشکلاتی مانند فساد رایج، برنامه‌ریزی ضعیف در زمینه تخصیص منابع و به هدر رفتن سرمایه‌های کشور در اقتصادهای خاورمیانه‌ای نشان‌دهنده وجود شکاف میان دولت و شهروندان و نیز وجود مکانیسم‌های پیچیده کنترل دولت بر اقتصاد است. به همین خاطر است که به نظر می‌رسد، برنامه‌های تعدیل اقتصادی در کشورهای منطقه صرفاً باعث افزایش شکاف بین ثروتمندان و فقرا شده است؛ هرچند این مشکل نیز اجتناب‌ناپذیر نبوده و با اجرای سیاست‌های درست می‌توان اثرات فرایند تعدیل را کاهش داد (میلتون‌ادواردز، ۱۳۹۲: ۸۹). اما نکته مهم این است که مجموعه این عوامل ساختاری در حوزه اقتصادی و سیاسی چه در حوزه داخلی و چه بعد روابط خارجی کشورهای خاورمیانه دست به دست هم داده و ضمن ناکام گذاشتن شرایط امکان توسعه در این منطقه، اوضاعی را شکل داده که نام آن بیشتر می‌توان با تسامح «شرایط امتناع توسعه» و عدم تحقق شرایط شکل‌گیری دولت توسعه‌گرا نهاد که با گرفتاری و تکرار در چرخه‌ای پایان‌ناپذیر امکان خروج از آن فراهم به نظر نمی‌رسد.

نتیجه‌گیری

این نوشتار با ایده تطبیق نظریه دولت توسعه‌گرا با شرایط خاورمیانه نفتی و بررسی مسئله ناکامی دولت‌های این منطقه در رسیدن به شاخص‌های توسعه به‌رغم برخورداری از ثروت‌های مبتنی بر منابع طبیعی شکل گرفت. افزون بر ویژگی‌های دولت توسعه‌گرا، در بررسی تحولات معنایی مفهوم «توسعه» نیز ملاحظه شد که تأکید بر نقش سازنده دولت در فرایند توسعه است. لکن فرضیه این پژوهش این بود که دولت‌های نفتی خاورمیانه دچار مسئله نفرین منابع به همراه یک‌سری شرایط خاص این منطقه شده و موجبات امتناع شکل‌گیری دولت توسعه‌گرا در منطقه و در نتیجه نرسیدن به فرایند توسعه شده‌اند. چنانکه دیدیم دولت‌های توسعه‌گرا شامل ویژگی‌هایی مثل نخبگان توسعه‌گرا، استقلال نسبی، قدرت بوروکراتیک، مشروعیت عملکرد و ساخت نهادی منظم، دقیق و قانونمندی بودند به‌طوری‌که برخورداری یا فقدان منابع طبیعی نقش چندان مهمی در فرایند توسعه نداشت. اما نظریه نفرین منابع نشان‌دهنده زمینه‌هایی مانند رانت‌جویی، کاهش گرایش به پس‌انداز، از کار افتادن کارویژه‌های استخراجی دولت‌ها، نبود شفافیت و پاسخگو نبودن دولت‌های وابسته به منابع طبیعی که عموماً باعث شکل‌گیری دولت‌های رانتیر با ویژگی‌های ناکارآمدی در حوزه اقتصادی و سیاسی - ناتوانی در گذار از اقتدارگرایی و رسیدن به ساختارهای دموکراتیک - می‌شود.

در تطبیق داده‌های نظری فوق با اوضاع خاورمیانه نفتی چند نتیجه به دست آمد که تأییدکننده فرضیه این نوشتار هم بود. کشورهای نفتی خاورمیانه از نظر شاخص‌های توسعه جزء جهان سوم بوده که دولت بایستی در فرایند توسعه آن‌ها نقش‌آفرین باشد، اما دولت‌ها به دلایل چندی از جمله سلطه خرده‌بورژوازی، بحران هویت، درگیری در منازعات مختلف، تأسیس اسرائیل در منطقه به‌مثابه زمینه نامنی که منجر به تقدم امنیت بر توسعه شد و مهم‌تر از همه وابستگی به نفت که به دلیل نبود ویژگی‌های توسعه‌گرایانه به‌همراه ویژگی‌های خاص منطقه - که بدان اشاره شد - ناکام از رسیدن به توسعه ماندند و حتی خود در شکل دولت‌های رانتیر به‌عنوان مانعی جدی بر سر مسیر توسعه قرار گرفتند. چشم‌انداز پیش‌رو نیز ادامه روندهای فعلی و تیرگی در مناسبات برای خروج از این چرخه ناکارآمدی را نشان می‌دهد.

منابع

ابراهیمی، محسن و محمد سالاریان (۱۳۸۸) «بررسی پدیده نفرین منابع طبیعی در کشورهای صادر کننده نفت و تأثیر حضور در اوپک بر رشد اقتصادی کشورهای عضو آن»، فصلنامه اقتصاد مقداری (بررسی‌های اقتصادی سابق)، دوره ۶، شماره ۱، بهار، صص ۷۷-۱۰۰.

الهی، همایون (۱۳۸۲) کارتل‌های چندملیتی و توسعه نیافتگی، تهران: نشر قومس.

اوئن، راجر (۱۳۸۳) «دولت در خاورمیانه: تغییر موضع یا عقب‌نشینی»، در دولت و تحول جهانی: اقتصاد سیاسی گذار در خاورمیانه، تألیف و گردآوری: حسن حکیمیان و زیبا مشاور، ترجمه عباس حاتمی‌زاده، تهران: انتشارات کویر.

بدیع، برتران (۱۳۸۹) توسعه سیاسی، ترجمه احمد نقیب‌زاده، چاپ ششم، تهران: نشر قومس.

بوید، ریچارد و دیگران (۱۳۸۹) منازعه سیاسی و توسعه در شرق آسیا و آمریکای لاتین، ترجمه علی بی‌نیاز، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه. پوراحمدی، حسین و محمد شم‌آبادی (۱۳۹۰) مقدمه‌ای بر نظریه اقتصاد سیاسی اسلامی، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).

جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۸۸) چالش‌ها و منازعات در خاورمیانه، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۷۶) «رانت، دولت رانتیر و رانتیرسم: یک بررسی مفهومی»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، بهمن و اسفند، شماره ۱۲۵ و ۱۲۶، صص ۱۵۲-۱۵۵.

حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۷۸) دولت، نفت و توسعه اقتصادی در ایران، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

حسن‌پور، جواد (۱۳۹۳) «کلیات»، در توسعه سیاسی و اقتصادی در جهان اسلام، چاپ دوم، تهران: نشر کتاب مرجع.

خور، مارتین (۱۳۸۹) جهانی شدن و جنوب (برخی مباحث انتقادی)، ترجمه احمد ساعی، چاپ سوم، تهران: نشر قومس.

خیرخواهان، جعفر و حمیدرضا برادران شرکاء (۱۳۸۲) «رونق نفتی و نرخ پس‌انداز در کشورهای اوپک»، فصلنامه پژوهش‌های اقتصادی ایران، شماره ۱۶، پاییز، صص ۱۰۱-۱۳۲.

گروه مدیریت و اقتصاد (۱۳۸۸) دولت توسعه‌گرا، تهران: دانشگاه صنعتی شریف، گروه مدیریت و اقتصاد، مرکز مطالعات تکنولوژی.

دیوب، اس. سی. (۱۳۸۶) نوسازی و توسعه (در جستجوی قالب‌های فکری بدیل)، ترجمه سیداحمد موثقی، چاپ دوم، تهران: نشر قومس.

روکس بروف، آیان (۱۳۶۹) نظریه‌های توسعه‌نیافتگی، ترجمه علی هاشمی گیلانی، تهران: نشر سفیر.

زرشناس، شهریار (۱۳۸۹) توسعه، چاپ سوم، تهران: کتاب صبح.

ساعی، احمد (۱۳۸۹ الف) مسائل سیاسی-اقتصادی جهان سوم، چاپ یازدهم، تهران: سمت.

ساعی، احمد (۱۳۸۹ ب) توسعه در مکاتب متعارض، چاپ چهارم، تهران: نشر قومس.

سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۶) عقلانیت و آینده توسعه‌یافتگی ایران، چاپ پنجم، تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.

سن، آمارتیا (۱۳۸۱) توسعه به‌مثابه آزادی، ترجمه سیداحمد موثقی، تهران: انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

شرابی، هشام (۱۳۸۰) پدرسالاری جدید: نظریه‌ای درباره تغییرات تحریف شده در جامعه عرب، ترجمه احمد موثقی، تهران: کویر.

طلوعی، محمود (۱۳۷۱) بازی قدرت؛ جنگ نفت در خاورمیانه، چاپ دوم، بی‌جا: نشر علم.

عظیمی، حسین (۱۳۸۴) کارکردهای نظام سیاسی در فرایند توسعه در اندیشه‌های دکتر حسین عظیمی آرانی، تهران: سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور.

قوام، عبدالعلی (۱۳۸۹) چالش‌های توسعه سیاسی، چاپ پنجم، تهران: نشر قومس.

- کارل، تری‌لین (۱۳۹۶) **معمای فراوانی: رونق‌های نفتی و دولت‌های نفتی**، ترجمه جعفر خیرخواهان، چاپ ششم، تهران: نشر نی.
- کاکس، رابرت و دیگران (۱۳۸۲) **دولت، فساد و فرصت‌های اجتماعی: تعامل اندیشه‌ها در اقتصاد سیاسی توسعه**، ترجمه حسین راغفر، تهران: نقش و نگار.
- کولایی، الهه و محمدحسین حافظیان (۱۳۹۴) **نقش زنان در توسعه کشورهای اسلامی**، چاپ دوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- لارسون، توماس و دیوید اسکیدمور (۱۳۸۷) **اقتصاد سیاسی بین‌الملل: تلاش برای کسب قدرت و ثروت**، ترجمه احمد ساعی و مهدی تقوی، چاپ چهارم، تهران: نشر قومس.
- لفتویچ، آدریان (۱۳۷۸) **دموکراسی و توسعه**، ترجمه احد علیقلیان و افشین خاکباز، تهران: انتشارات طرح نو.
- لفتویچ، آدریان (۱۳۸۵) **دولت‌های توسعه‌گرا: پیرامون اهمیت سیاست در توسعه**، ترجمه جواد افشارکهن، مشهد: نشر مرنديز و انتشارات نی‌نگار.
- لوسیانی، بیارکومو (۱۳۹۰) «نفت و اقتصاد سیاسی در روابط بین‌الملل خاورمیانه»، در **خاورمیانه نو: نظریه و عمل**، نویسندگان: فرد هالیدی و دیگران، ترجمه عسگر قهرمان‌پور، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- لیپیگر، دنی [ویراستار] (۱۳۷۵) **تجربه توسعه در شرق آسیا**، ترجمه غلامعلی فرجادی با همکاری یوسف نراقی و دیگران، تهران: مؤسسه عالی پژوهش در برنامه‌ریزی و توسعه.
- مصلی‌نژاد، عباس (۱۳۹۵ الف) **اقتصاد سیاسی ایران؛ دوران معاصر**، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- مصلی‌نژاد، عباس (۱۳۹۵ ب) **اقتصاد سیاسی بین‌الملل**، چاپ دوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- موتقی، سیداحمد (۱۳۸۷) (به کوشش) **اقتصاد سیاسی توسعه و توسعه‌نیافتگی**، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

میرشجاعیان حسینی، حسین و فرهاد رهبر (۱۳۹۰) «شناخت روابط علی میان مؤلفه‌های حکمرانی خوب در کشورهای در مخاطره نفرین منابع طبیعی»، *دوفصلنامه علمی-پژوهشی مطالعات و سیاست‌های اقتصادی*، دوره ۷، شماره ۲، پیاپی ۸۷، پاییز و زمستان، صص ۶۷-۸۶.

میلتون ادواردز، بیورلی (۱۳۹۲) *سیاست و حکومت در خاورمیانه*، ترجمه رسول افضل، چاپ سوم، تهران: مؤسسه فرهنگی هنری بشیر علم و ادب.

نبوی، عبدالامیر (۱۳۹۰) «ایران و دولت توسعه‌گرا؛ (۱۳۲۰-۱۳۵۷)»، *پژوهشنامه علوم سیاسی*، سال ششم، شماره سوم، تابستان، صص ۱۸۷-۲۲۴.

نراقی، یوسف (۱۳۷۰) *توسعه و کشورهای توسعه‌نیافته: مطالعه تحلیلی از جنبه‌های نظری-تاریخی توسعه‌نیافتگی*، تهران: شرکت سهامی انتشار.

هتته، بژورن (۱۳۸۸) *تئوری توسعه و سه جهان*، ترجمه سیداحمد موثقی، چاپ دوم، تهران: نشر قومس.

هزاوئی، سید مرتضی و علی زیرکی حیدری (۱۳۹۳) «اقتصاد مقاومتی؛ نماد مدیریت جهادی در اقتصاد سیاسی ایران»، *فصلنامه علمی - پژوهشی مطالعات انقلاب اسلامی ایران*، سال یازدهم، شماره ۳۷، تابستان، صص ۹-۲۶.

هوشی سادات، سید محمد (۱۳۹۴) *تاریخ سیاسی - اجتماعی خاورمیانه: از عصر قدیم تا پسا عصر جدید*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

Sachs, J. D & Warner, A. M (1997) **Natural Resource Abundance and Economic Growth**, Harvard University & Cambridge MA.

Karl, T.L. (1997) **The Paradox of Plenty: Oil Booms and Petro-States**, Berkeley and London: California University Press.

Moore, M. (2004) «Revenues, State Formation, and the Quality of Governance in Developing Countries», *International Political Science Review*, Vol, 25, No. 3, pp. 297-319.

Bodenhimer, S. (1970) «**The Ideology of Development**», *Bekeley Journal of Sociology*.

-Bill. J. and C. Leiden (1984) **Politics in middle East** Boston: Litle Brown.

-Rostow, W, W. (1960) **the stages of Economic Growth: Anon-communist Manifeto**, Combrdge university Press.

Levy, Marionj, Jr. (1967) **Social patterns** (structures) and Problems of Modernization”.

- Mahdave, H. (1970) Patterns and Problems of Economic Development in Rentier states: The case of Iran in M. A. cook (ed)... offord university press.
- Bodenheimer, S. (1987) **Dependence and Imperialism: The Roots of Latin American under Chirot Daniel**. Berverly Hills, Casage.
- Huntington, Samuel (1976) **The change to Change: Modernization, Development and Politics**, New York, Free Press.
- Lerner Daniel, (1958) **The passing of traditional society**, London, Free Press of Glansoes Collier, Macmillan Ltd.
- Dos, Santos, Theotonio. (1971) **“The structure of Dependence”**. Boston: Extending Horizons.

۲۸۹

سیاست جهانی